

مقاومت زن در برابر ایدئولوژی مردسالار در نمایشنامه قصه زمستان از شکسپیر با توجه به نظریه‌های استفان گرینبلات و آلن سینفیلد

مریم بیاد^{۱*}، سجاد قیطاسی^{۲**}

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری ادبیات انگلیسی، عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، ایلام، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۰۳/۱۰، تاریخ تصویب: ۹۴/۰۳/۱۷)

چکیده

جامعه انگلستان در آغاز دوره مدرن، مردسالار بود. گستره قراردادهای مردسالارانه در عصر الیزابت، زنان را موجوداتی نیازمند کنترل و تحکم از جانب مردان نشان می‌دهد. در اغلب نمایشنامه‌های شکسپیر، تقابل بین زن و ایدئولوژی مردسالار به تصویر کشیده شده است. مخالفت بعضی از زنان با ایدئولوژی مردسالار در نمایشنامه‌های شکسپیر و عاقبت این تنش‌ها در کار ادبی، نقطه تقابل بین استفان گرینبلات - که یکی از نظریه‌پردازان اصلی نوتاریخی‌باوری است - و آلن سینفیلد - که از متفکران مادی‌گرایی فرهنگی است - به شمار می‌رود. با توجه به دیدگاه‌های گرینبلات، مخالفت زن در نمایشنامه‌های شکسپیر در نهایت، توسط ایدئولوژی مردسالار هضم می‌شود. از سوی دیگر، سینفیلد و سایر مادی‌گرایان فرهنگی، به پایان این مخالفت‌ها در نمایشنامه‌های شکسپیر خوش‌بین‌اند. به باور آنان، تناقض در درون ایدئولوژی مردسالار، به وسیله حضور بعضی از زنان مانند پاولینا نشان داده می‌شود. مقاله حاضر مطالعه‌ای است برای نشان دادن اینکه چگونه صدای زن، ایدئولوژی برتر را به چالش می‌کشد.

واژه‌های کلیدی: آلن سینفیلد، استفان گرینبلات، ایدئولوژی، تئوری دربرگیری، خوانش ناموافق.

*تلفن: ۰۹۱۲۳۰۵۴۲۳۶، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: msbeyad@ut.ac.ir

**تلفن: ۰۹۱۸۳۴۳۱۵۰۱، دورنگار: ۰۸۴۱-۲۲۲۱۰۵۳، Email: sajjadgheytasi@pnu.ac.ir

مقدمه

جامعه، عرصه نیروهای فرهنگی ناهمگون، متضاد و گاه متخاصم است. نوع نگاه به این نیروها و سرانجام کشمکش آنها، نقطه اختلاف بین مادی‌گرایی فرهنگی^۱ و نوتاریخی‌باوری^۲ است. اعتقاد به انقیاد یا پیروزی هریک از این نیروها در بقا یا نابودی گفتمان انتقادی در آن جامعه مؤثر است. پژوهش حاضر نقدی است بر قصه زمستان از ویلیام شکسپیر و تحلیل گفتمان مردسالار در جامعه آن روزگار انگلستان با توجه به نظریه‌های گرینبلات^۳ و سینفیلد^۴ که همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، از نظریه‌پردازان اصلی نوتاریخی‌باوری و مادی‌گرایی فرهنگی به‌شمار می‌روند. نمایشنامه قصه زمستان^۵ داستانی را به تصویر می‌کشد که اگرچه برای خواننده امروز غیرواقع می‌نماید، درحقیقت بازگوکننده بخشی از تاریخ انگلستان است. وضعیت زن در جامعه آن روزگار اروپا (حدود سال ۱۶۴۱) موضوع اصلی این نمایشنامه است.

شاه لئونیس^۶ به همسر خود بدبین می‌شود و دستور می‌دهد او را زندانی کنند. ملکه بی‌هیچ مقاومتی امر او را گردن می‌نهد. در این میان، یکی از زنان دربار به نام پاولینا^۷ در برابر شاه - که نماینده تام و تمام ایدئولوژی مردسالار^۸ است - از ملکه دفاع می‌کند. او با تمام قدرت می‌خواهد ثابت کند که ملکه به شاه وفادار بوده است. مخالفت پاولینا با ایدئولوژی مردسالار - که در واقع، مقاومت زن در برابر ایدئولوژی برتر است - بیانگر نقطه تقابل بین نظریه‌های سینفیلد و گرینبلات است. در این پژوهش، نظریه‌های این دو منتقد ادبی به‌کار گرفته شد تا با نگاهی ویژه به نمایشنامه قصه زمستان، وضعیت زنان در جامعه آن روزگار انگلستان بررسی شود.

گرینبلات معتقد است که افراد، محصول ایدئولوژیک روابط قدرت‌اند (گرینبلات، ۱۹۸۰: ۲۵۶). در نمایشنامه مورد بحث، ایدئولوژی مردسالار به قدری طبیعی می‌نماید که حتی ملکه هم به خود اجازه نمی‌دهد در مقابلش حرفی بزند. او بی‌هیچ حرفی به زندان می‌رود و به‌جای شاه به موقعیت قرارگرفتن ستاره‌ها در آسمان - که به‌زعم وی سبب این سرنوشت شوم شده‌اند - لعنت

-
1. Cultural Materialism
 2. New Historicism
 3. Stephan Greenblatt
 4. Alan Sinfield
 5. The Winter's Tale
 6. Leontes
 7. Paulina
 8. Ideology Patriarchal

می‌فرستد. بیشتر زنان جامعه انگلستان در دوره شکسپیر، به فرودستی خود اعتقاد داشتند و ایدئولوژی مردسالار در آن‌ها درونی شده بود. سکوت زن در مقابل ایدئولوژی مردسالار، از نشانه‌های پاکدامنی زن شناخته می‌شد. به بیان دیگر، زن خوب زنی مطیع بود که به هیچ‌روی در برابر مرد از خود مقاومتی نشان ندهد.

مادی‌گرایان فرهنگی انگلستان، با توجه به گرایش سیاسی رادیکال خود تلاش می‌کنند تفسیری مثبت و رادیکال از آثار فوکو ارائه دهند. آنان بر این باورند که فوکو در کتاب تاریخ تمایلات جنسی (۱۹۸۴)، در بخش مربوط به قدرت و مقاومت معتقد است که نباید برای مقاومت در برابر گفتمان مسلط، نتیجه‌ای از پیش تعیین شده متصور بود. فوکو (۱۹۸۴: ۹۴-۹۶) در کتاب مذکور می‌گوید هر جا قدرت وجود داشته باشد، مقاومت هم هست. به باور سینفیلد، این به آن معنا نیست که ایدئولوژی مسلط همیشه مقاومت‌ها را در برمی‌گیرد. به عبارت دیگر، سینفیلد (۱۹۹۲: ۴۹) معتقد است که در کشمکش طولانی، ممکن است گاهی قدرت مسلط، گفتمان خود را حفظ کند و گاهی هم این مقاومت است که ایدئولوژی حاکم را محکوم به شکست می‌کند؛ بنابراین، نمی‌توان در مورد فرجام مقاومت، از پیش قضاوت کرد.

بحث و بررسی

تاریخچه بحث نظری

استفان گرینبلات و آلن سینفیلد، بیشترین تأثیر را از نظریه‌های میشل فوکو^۱ و لوئیس آلتوسر^۲ پذیرفتند که معتقدند افراد از نهادها و گفتمان‌های ایدئولوژیک تأثیر می‌پذیرند. به عقیده آلتوسر (۱۹۷۱: ۱۱۲-۱۱۵)، ایدئولوژی مسلط- که در بحث حاضر از آن به ایدئولوژی مردسالار یاد می‌شود- با کمک گرفتن از نهادهای مادی از قبیل نهادهای سیاسی، آموزشی، رسانه‌های جمعی و... افراد را به پذیرش و تمکین در برابر استانداردهای خود وادار می‌کند. مطابق مدل آلتوسر، ایدئولوژی مردسالار قادر است در جامعه گسترش یابد و تمامی مقاومت‌ها را در خود حل کند. وی همه درها را بر تغییر می‌بندد. گرینبلات در آثار اولیه فوکو (۱۹۷۷) تفسیری جزماندیشانه و منفی‌گرایانه، مشابه تفسیر آلتوسر در مورد ایدئولوژی برتر به دست می‌دهد. فرایند درونی‌سازی

استانداردهای ایدئولوژی چیره، متأثر از فشار هژمونیک گفتمان مسلط فوکو (۱۹۷۷) به گونه‌ای دیگر بیان می‌شود. نوتاریخی‌باوران و در رأس آن‌ها استفان گرینبلات معتقدند که فوکو در کتاب *انضباط و مجازات: تولد زندان* (۱۹۷۷)، برای قدرت برتر هیچ مقاومتی متصور نیست و اگر هم چنین مقاومتی قائل است، این مقاومت، محکوم به شکست، دربرگرفته‌شدن^۱ و همچنین برگزینی به‌عنوان همکار^۲ از سوی قدرت مسلط است (گرینبلات، ۱۹۸۰: ۴۸).

نوتاریخی‌گری را استفان گرینبلات در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی در آمریکا پایه‌ریزی کرد. نوتاریخی‌باوران معتقدند نیروهای هژمونیک قدرت مسلط، تلاش مضاعفی برای محدودکردن و دربرگرفتن هر صدای مخالفی انجام می‌دهند. نوتاریخی‌باوران، متأثر از نظریه‌های فوکو در مورد قدرت و مقاومت و همچنین جزم‌اندیشی آلتوسر در مورد ایدئولوژی، اغلب به عاقبت مقاومت در مقابل ایدئولوژی مسلط بدبین‌اند. آلتوسر در *لنین و فلسفه* (۱۹۷۱: ۱۱۲-۱۱۵) ساختار ایدئولوژی را ساختاری مادی ترسیم می‌کند و آن را درون نهادهای مادی جای می‌دهد. در مدل وی، فرد یا سوژه، ایده‌ها و استانداردهای فرهنگ حاکم را بی‌هیچ مقاومتی در خود درونی می‌کند. فرایند یادشده، به‌وسیله دستگاه‌های ایدئولوژیک حکومتی^۳ اعمال می‌شود (آلتوسر، ۱۹۹۸: ۷۰۱). به‌بیان دیگر، قدرت ایدئولوژیک فرهنگ برتر، هر صدایی غیر از آنچه توسط ایدئولوژی مسلط از پیش تعریف شده را سرکوب می‌کند. همین اندازه بدبینی و منفی‌اندیشی را می‌توان از آثار اولیه فوکو برداشت کرد. گرینبلات (۱۹۸۱: ۴۸) معتقد است که فوکو (۱۹۷۷) برای گفتمان چیره، ساختاری قدرتمند و نفوذناپذیر تعریف کرده است. وی در *انضباط و مجازات: تولد زندان* (۱۹۷۷: ۳۰۰) ساختار فیزیکی نوعی زندان را شرح می‌دهد که در آن، سلول‌ها و زندانیان در برابر یک برج سراسربین قرار می‌گیرند. زندانیان قادر به دیدن آنچه پشت برج است، نیستند؛ بنابراین، خود پلیس خود می‌شوند و قوانین زندان را در خود درونی می‌کنند. فوکو برای شرح آنچه در جوامع مدرن رخ می‌دهد، از استعاره زندان استفاده می‌کند. به اعتقاد وی، نظام سراسربین گفتمان مسلط، همگان را وادار می‌کند تا پلیس خود باشند. در چنین فضایی، به‌زعم نوتاریخی‌باوران، ابراز هرگونه صدای مخالف، محکوم به شکست است. آنان همچنین معتقدند که قدرت مسلط، به‌وسیله ابزارهای غیررسمی، برای مثال، احیای تخت و تاج شاهانه در نمایشنامه *قصه زمستان* ابقا می‌شود و هرگونه مقاومت در برابر آن،

1. Containment
2. Cooptation
3. ISAs

محکوم به دربر گرفته شدن توسط نیروهای هژمونیک قدرت مسلط است (مکاریک، ۱۹۹۳: ۲۶۱). گرینبلات با بیان اینکه قدرت مسلط، عناصر تحت کنترل خود را دربرمی‌گیرد تا خود بازتولید شود، بر این نکته تأکید دارد که قدرت مسلط، حضوری ناگزیر و قاطع دارد؛ این درحالی است که مادی‌گرایان فرهنگی، بر تعلیق یا ویران‌سازی ایدئولوژی مسلط - که در ادبیات بازتولید شده است - تأکید می‌ورزند.

هدف سینفیلد و همچنین اغلب مادی‌گرایان فرهنگی از تحلیل متون ادبی این است که نشان دهند همیشه خطوطی در مخالفت با قدرت مسلط وجود دارد. به باور آنان، در کارهای ادبی تناقض وجود دارد که نشان‌دهنده گسست یا گسست‌هایی در کار ادبی است. به بیان دیگر، گسست درون متن، ایدئولوژی/گفتمان مسلط را به چالش می‌کشد و از قدرت تمام‌توان آن می‌کاهد (ریوکین، ۲۰۰۴: ۷۵۰). مادی‌گرایان با اتکا به نظریه‌های فوکو (۱۹۸۴: ۹۴-۹۶) سعی در برانداختن تفسیر منفی‌گرایانه نوتاریخی‌باوران از دیدگاه وی دارند. فوکو می‌گوید هر جا قدرت وجود داشته باشد، مقاومت هم هست. به‌زعم مادی‌گرایان، دیدگاه فوکو به این معنا نیست که قدرت مسلط همیشه مقاومت‌ها را دربرمی‌گیرد. همان‌طور که اشاره شد، سینفیلد (۱۹۹۲: ۴۹) با تکیه بر همین نظر می‌گوید که در نزاعی ادامه‌دار ممکن است گاهی قدرت مسلط، گفتمان خود را حفظ کند و گاهی هم این مقاومت است که ایدئولوژی حاکم را به شکست وامی‌دارد؛ بنابراین، نمی‌توان و نباید در مورد فرجام نزاع بین قدرت و مقاومت پیش‌داوری کرد؛ بلکه باید به وجود لایه‌هایی از گفتمان انتقادی رضایت داد. سینفیلد در پی آن است تا ماهیت قدرت را از ابهام بیرون آورد. به اعتقاد وی، گفتمان مسلط با استفاده از ایدئولوژی‌های برگزیده، سعی در بازتولید خود در متون ادبی دارد، اما متون ادبی در واقع، با به‌نمایش‌گذاشتن تناقض‌هایی که قدرت مسلط را می‌کاهند، به‌لحاظ سیاسی نقشی ویران‌کننده ایفا می‌کنند. مادی‌گرایان فرهنگی، در نهایت به بیان تناقض‌هایی می‌پردازند که به تغییرات فرهنگی می‌انجامد.

مادی‌گرایان فرهنگی انگلستان تلاش می‌کنند تا خود را از خوانش محدود آمریکایی از فوکو رها سازند. آن‌ها از لحاظ سیاسی، رادیکال به‌شمار می‌آیند و به مقاومت‌ها برضد ایدئولوژی مسلط خوش‌بین‌اند. در ادامه، اعتقاد به شکست یا پیروزی مقاومت در برابر گفتمان مسلط مردسالار - که نقطه اختلاف نظر بین نوتاریخی‌باوران و مادی‌گرایان فرهنگی است - در نمایشنامه قصه زمستان بررسی می‌شود.

بررسی نمایشنامه قصه زمستان با توجه به نظریه‌های گرینبلات

نمایشنامه قصه زمستان، تابلویی تمام‌نما از وضعیت زن در عصر الیزابت است. ملکه نماینده همه زنانی است که ایدئولوژی مردسالار در آن‌ها درونی شده است. اگرچه استانداردهای مردسالارانه در جامعه شکسپیر مورد قبول همه هستند، در نمایشنامه مورد بحث، تنها یک شخصیت وجود دارد که در مقابل اتهام‌های بی‌اساس شاه، از ملکه دفاع می‌کند و آن زنی است به نام پاولینا. به نظر گرینبلات، در نمایشنامه‌های شکسپیر، کاریزما از طریق سرنگونی احیا می‌شود (لاج، ۱۹۹۹: ۵۰۹). به عبارت دیگر، ایدئولوژی مردسالار باید در کارهای ادبی مانند نمایشنامه‌های شکسپیر، برضد خود چالش ایجاد کند تا با دربرگرفتن^۱ آن‌ها، خود مستحکم‌تر و پابرجاتر شود.

وضعیت زن در جامعه عصر الیزابت

در جامعه انگلستان عصر الیزابت، زنان ایده‌آل از نظر مردان، معشوقه‌هایی زیبا و خاموش بودند. در این دوره، زنان اساساً از طریق رابطه‌شان با مردان تعریف می‌شدند: دوشیزه (یا دختر در انتظار شوهر)، زن و زن بیوه. ایدئولوژی مردسالار، زنان را موجوداتی غیرقابل کنترل، در معرض گناه و ناتوان معرفی می‌کرد. پس زن باید زیر سلطه قرار می‌گرفت تا کنترل شود. در نمایشنامه‌های شکسپیر، دو نوع شخصیت وجود دارد: پاکدامن و وفادار (مثل اوفیلیا، دسدومونا و هلنا)، شهوانی و غیرقابل اعتماد (مانند گرتروید، امیلیا و پاولینا). این دو نوع شخصیت کلیشه‌ای در نمایشنامه قصه زمستان، به طور چشمگیری قابل تشخیص‌اند. شخصیت‌هایی مانند پاولینا که در برابر قدرت هژمونیک گفتمان مردسالار می‌ایستند و اقتدار آن را به چالش می‌کشند، با صفاتی از این دست، خطاب می‌شوند: پرحرف، غیرقابل اعتماد، بی‌وفا و بدکاره. از سوی دیگر، زنی مانند ملکه در مقابل همه اتهام‌ها سکوت می‌کند، برضد شاه (مظهر ایدئولوژی مردسالار) حرفی نمی‌زند، دستور او را گردن می‌نهد و به‌عنوان زنی معرفی می‌شود که رفتاری معقول از خود نشان می‌دهد. این دو نوع شخصیت، الگوهای اصلی زنانگی هستند. از منظر کارل یونگ^۲ الگوهای اصلی، ایده‌ها و عقایدی هستند که طی قرن‌ها در روح جمعی افراد برساخته شدند. به عبارت دیگر، این دو تصویر متضاد از زن، در ناخودآگاه جمعی افراد جامعه وجود داشتند و بر مبنای این ایده‌های سمبلیک در مورد زنان قضاوت می‌شد. هرمیون (ملکه) ایدئولوژی مردسالار را درونی کرده است. او به تصویری که از زن

1. Cooption
2. Karl Jung

ساخته‌اند، ایمان دارد: پاکدامنی در این است که به حرف شوهر/ پدر در هر صورت و شرایط گردن نهاده و اطاعت کرد. او هنگام شنیدن اتهام‌ها از جانب شاه می‌گوید: «ستاره‌ای نحس در کار است، اما من شکیبایی می‌کنم تا ستاره‌ها حالت بهتری پیدا کنند» (پرده ۲، صحنه ۱، ۳۲۹).

تصویری که شکسپیر از این زن ارائه می‌دهد، زن ایده‌آل دوره الیزابت است؛ سربه‌زیر و مطیع. از سوی دیگر، پاولینا تصویر زنی است یاغی که در مقابل استانداردهای ایدئولوژی مردسالار می‌ایستد. هرچند دفاع این زن از ملکه به حق است، چون در مقابل ایدئولوژی مردسالار حرف می‌زند، باید ساکت شود. شاه خطاب به او می‌گوید: «من تو را آتش خواهم زد»، «هرزه»، «جادوگر» (پرده ۲، صحنه ۳).

شکسپیر دو تصویر متضاد از زن را نشان می‌دهد. از منظر نوتاریخی باوران، شکسپیر با نشان‌دادن این تضادها و احیای ارزش‌های پدرسالارانه در انتها، سعی در بازتولید این ایدئولوژی داشته و ایدئولوژی مردسالار در جامعه انگلستان، با هضم^۱ این تضادها، قدرتمندتر از قبل در جامعه حضور یافته است.

احیای کاریزما

گرینبلات معتقد است که آثار ادبی، ساختارهایی کلامی، وابسته به زمان و مکان هستند و همیشه با ایدئولوژی و گفتمان، ارتباط دارند. وی همچنین معتقد است که نمایشنامه‌های شکسپیر، فعالانه به حفظ و ثبات قدرت شاه و ایدئولوژی مردسالار در جامعه انگلستان کمک کرده‌اند. به عبارت دیگر، به باور آن‌ها ادبیات ابزاری در خدمت گفتمان مسلط است. در نمایشنامه قصه زمستان، اگرچه زنی هست که در برابر گفتمان چیره مردسالار می‌ایستد، در نهایت، با نشان‌دادن انقیاد و دربرگرفته شدن صدای زن توسط گفتمان چیره، ایدئولوژی حاکم در جامعه بازتولید می‌شود و با نیروی مضاعف به حیات خود ادامه می‌دهد. از نگاه نوتاریخی باوران، نمایش شکست صدای مخالف و هضم آن در استانداردهای قدرت مسلط در ادبیات، نوعی واکنس است که قدرت تمام‌خواه ایدئولوژی برتر را در مقابله با چالش‌های بزرگ‌تر محافظت می‌کند.

در نمایشنامه یادشده، دو نوع زن نمایش داده می‌شود. یکی در مقابل ایدئولوژی مردسالار سکوت می‌کند و دیگری لب به سخن می‌گشاید. پاولینا در مقابل اتهام‌های شاه به ملکه، با تمام

قدرت می‌ایستد و با آن‌ها مخالفت می‌کند. ایدئولوژی مردسالار، حرف‌زدن زن برضد خود را بر نمی‌تابد. شاه او را با بدترین القاب و صفات خطاب می‌کند:

«سلیطه لکاته‌ای که شوهرش را زخم‌زبان زده و حالا مرا هم نیش می‌زند... عجزه
لندهور ولخرج، سزاوار این هستی که دارت بزند» (پرده ۲، صحنه ۳، ۳۳۱).

شاه خطاب به شوهر پاولینا می‌گوید:

«ای احمق... این حرامزاده را بردار و ببر» (همان).

و او را مسخره می‌کند؛ چراکه نمی‌تواند زنش را کنترل کند:

«آنیگونس آن دختر بی‌شرم را از من دور کن،

من تو را ملزم می‌کنم که او نزدیک من [دیدن من] نیاید» (همان).

آنیگونه، شوهر پاولینا می‌گوید که به زنش گفته نباید به دیدار شاه بیاید و او را منع کرده است، ولی پاولینا بی‌توجه به حرف‌های او، درمقابل شاه از ملکه مغضوب دفاع می‌کند. شاه به‌هیچ‌وجه به حرف‌های پاولینا واقعی نمی‌نهد و تمام تلاشش این است که او را خاموش کند. گرینبلات در مقاله «گردش نیروهای اجتماعی» (۱۹۸۸) اظهار می‌کند که اثر ادبی، نمود نیروهای اجتماعی است. به‌عبارت دیگر، نیروهای فرهنگی در اثر ادبی، حضوری قاطع می‌یابند، ولی ایدئولوژی مردسالار، به نیروهای فرهنگی خاصی اجازه می‌دهد تا انتقال یابند. آن‌ها پس از انتقال به نمایشنامه‌های شکسپیر، دوباره در تئاتر و در صحنه به جامعه بازمی‌گردند (لاج، ۱۹۹۹: ۵۰۰). در نمایشنامه قصه زمستان، قدرت و تحکم شاه، لزوم توجه به زن، نظم اجتماعی حاکم بر جامعه آن دوره و... نمود می‌یابند. به اعتقاد گرینبلات، این‌ها نشانگر حوزه‌های مختلف گردش^۱ یا انواع مختلف انتقال هستند (لاج، ۱۹۹۹: ۵۰۹). همه این نیروهای اجتماعی، تحت کنترل ایدئولوژی مردسالار به نمایشنامه شکسپیر داخل می‌شوند. درمقابل، این نمایشنامه شکسپیر است که بر جامعه تأثیر می‌گذارد و ایدئولوژی مردسالار را مستحکم‌تر می‌کند. به بیان دیگر، با نمایش شکست و انزوای صدای مخالف، حقانیت گفتمان مسلط ثابت می‌شود و با قدرتی مضاعف به جامعه بازمی‌گردد.

به اعتقاد گرینبلات (۱۹۹۹: ۵۰۹)، «در نمایشنامه‌های شکسپیر، احیای کاریزما از طریق

سرنگونی [به چالش کشیدن قدرت آن] به دست می‌آید.» به عبارت دیگر، نمایشنامه‌های شکسپیر با نشان دادن شکست رابطه برابر زن و مرد و همچنین انقیاد صدای زن در برابر قدرت شاه، به تماشاچی / خواننده می‌قبولاند که آنچه در فرهنگ مسلط به‌عنوان گفتمان مردسالار وجود دارد، تنها طریق سعادت و کمال زن است. تناثر دوره الیزابت، با تمام محدودیت‌هایش قادر بود هم‌زمان نیروهای اجتماعی مقدس و کفرآمیز را تولید کند. به‌نظر نگارندگان، آنچه باختین^۱ با عنوان تئوری کارناوال عنوان می‌کند، ممکن است با دیدگاه‌های گرینبلات در ارتباط باشد. باختین (۱۹۸۴) می‌گوید که در جشن کارناوال، افراد اجازه داشتند که برضد شاه و کلیسا حرف بزنند و آن‌ها را به سخره بگیرند. کارناوال برای سوژه‌ها، درحقیقت نوعی تخلیه روانی بود. قدرت مسلط، از این مراسم استفاده می‌کرد تا خود مستحکم‌تر شود. وقتی که پاولینا لب به سخن می‌گشاید و برضد شاه حرف می‌زند، شکسپیر دارد آرزوی زنان مبنی بر شنیده‌شدن و احترام‌دیدن به‌عنوان انسان را بیان می‌کند.

بیان این ایده برای ایدئولوژی مردسالار سم است، ولی چگونه است که شکسپیر اجازه دارد این‌ها را نشان دهد. از منظر گرینبلات، ایدئولوژی مردسالار به شکسپیر مجوز داده بود تا مخالفت زنان و عاقبت این مقاومت‌ها را نشان دهد. درنهایت، همه زنان، چه آن‌ها که به‌عنوان زن بد معرفی می‌شوند و چه کسانی که الگوی زن خوب هستند، باید به ازدواج، قدرت پدر یا استانداردهای مردسالار گردن نهند. قدرت شاه لئونتس در آخر نمایشنامه قصه زمستان، بیشتر از گذشته خودنمایی می‌کند. هدیه شاه به پاولینا، ازدواج مجدد است با مردی که شاه انتخاب می‌کند. درحقیقت، باز هم اراده و سرنوشت زن در دست مرد قرار می‌گیرد: «بیا کامیلو دستان این زن را بگیر؛ زنی که ارزش و صداقتش برای ما مشخص شده» (صحنه ۳، پرده ۵، ۳۵۲). درنهایت، قدرت شاه- که نماد ایدئولوژی مردسالار است- احیا و بازتولید می‌شود و در گردشی ادامه‌دار، از طریق ادبیات به جامعه باز می‌گردد، اما این بار با قدرتی مضاعف؛ چراکه تنها صدای زنانه، با اطاعت پاولینا از شاه در انتخاب همسر، درون استانداردهای مردسالارانه محو شده است. در ادامه، نمایشنامه را با استفاده از نظریه مادی‌گرایی فرهنگی بررسی می‌کنیم که در آن، نمایش پیروزی یا شکست صدای مخالف چندان مهم نیست و نفس نشان‌دادن گسست و تناقض است که اعتبار دارد.

آلن سینفیلد: خوانش ناموافق و تئوری گسست

در اغلب نمایشنامه‌های شکسپیر، فرهنگ مردسالار جامعه انگلستان نشان داده شده است. در نمایشنامه اتللو، دسدومونا بر مبنای استانداردهای ایدئولوژی مردسالار باید در انتخاب همسر از پدر اطاعت کند، اما در آغاز دوره مدرن، یعنی زمان نگارش نمایشنامه، ازدواج به تدریج به امری شخصی تبدیل می‌شد و دختران می‌توانستند خود تصمیم بگیرند (سینفیلد، ۱۹۹۲). تضاد ایجاد شده در درون ایدئولوژی مردسالار، به دسدومونا اجازه می‌داد تا با پدرش مخالفت کند. از نگاه سینفیلد، گسست درون ایدئولوژی مردسالار، در آغاز دوره مدرن پدید آمد؛ هرچند این ایدئولوژی سعی در مخفی کردن آن داشت. همراه با به‌وجود آمدن بورژوازی و شخصی شدن امور، حوزه تأثیرگذاری مرد و اقتدارش در خانواده و جامعه تضعیف شده بود. اکنون دیگر نمی‌توانست در بیرون از خانه کار کند، منبعی اقتصادی خارج از حوزه اقتدار مرد داشته باشد، مالک شود و خود تصمیم بگیرد. در نمایشنامه قصه زمستان، پاولینا در دفاع از ملکه مغضوب، خطاب به شاه و درباریان می‌گوید:

«من آمده‌ام تا به او آرامش دهم،

با حرف‌هایی چون دارویی حقیقی، شفابخش و ناب، مثل همیشه،

و او را از آن افکار پوچ که از خوابش بازداشته برهانم» (پرده ۲، صحنه ۳، ۳۳۶).

وقتی پاولینا خبر می‌آورد که ملکه در زندان مرده است، جمله‌های او خطاب به شاه امری هستند و مشروعیت او را به چالش می‌کشند:

«ای ظالم هیچ توبه مکن از آنچه کرده‌ای،

که آن‌ها بسی گران‌سنگ‌تر از آن‌اند که اندوه تو بتواند به زندگی بازشان گرداند

و تو جز به یأس به جایی راه نخواهی برد» (پرده ۳، صحنه ۲).

هم‌زمان با خدشه‌دار شدن مشروعیت شاه، بحران آغاز و تناقض درون ایدئولوژی مردسالار آشکار می‌شود. همان‌طور که پیش از این گفته شد، سینفیلد این تناقض را گسست نامیده است. به عبارت دیگر، اگر شاه قدرت مطلق و دانای مطلق است، چگونه است که یک زن اشتباهاتش را به وی گوشزد می‌کند؛ زنی که استانداردهای ایدئولوژی مردسالار، وی را موجودی ناقص به‌شمار می‌آورد. نقطه آغاز گسست، وقتی است که تماشاچی / خواننده با سؤالاتی از این دست مواجه می‌شود و در ذهن وی آشوب و در درون گفتمان غالب گسست پدید می‌آید. هنگامی که شاه به

شوهر پاولینا می‌گوید باید زنش را کنترل کند و نگذارد حرف بزند، پاولینا در جواب می‌گوید که «او مرا تحت فرمان خویش نخواهد آورد» (پرده ۲، صحنه ۳، ۳۳۱). در جایی دیگر، جواب پاولینا به شاه جالب است «تو دیوانه‌ای» (پرده ۳، صحنه ۲، ۳۳۳). تناقض درون ایدئولوژی مردسالار سبب شد که زنی مانند پاولینا برضد روایت غالب، ایدئولوژی مردسالار، بحران ایجاد کند که درحقیقت ممکن است فرصتی برای عدم توافق^۱ پدید آورد (ریوکی، ۲۰۰۴: ۷۵۴).

در نمایشنامه‌های شکسپیر، صداهای مختلفی وجود دارد که صدای زن یکی از آنهاست. مخالفت پاولینا با نظر شاه، مبنی بر زندانی کردن زن خود، یکی از صداهای درون نمایشنامه قصه زمستان است. باختین (۱۹۸۴) در تئوری منطق مکالمه^۲ عنوان می‌کند که در رمان چندصدایی، صداهای مختلفی با هم در تعامل اند؛ درحالی که هیچ‌یک توان دربرگیری بقیه آن‌ها را ندارد. آن‌ها با هم کنش دارند و شنیده می‌شوند. وقتی شکسپیر می‌خواهد نشان دهد که روایت مردسالار صدای غالب است، باید مخالفت زنی مانند پاولینا درمقابل شاه لئوتس را نشان دهد و درنهایت، هضم آن درون ایدئولوژی مردسالار را به‌تصویر بکشد، اما سینفیلد معتقد است بعد از نگارش این نمایشنامه، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که مخالفت زنی مانند پاولینا و صدایش در مخالفت با گفتمان مردسالار، در آن موقعیت ازپیش‌تعیین‌شده باقی بماند (ریوکی، ۲۰۰۴: ۷۵۷).

سینفیلد به‌منظور از کارانداختن نظریه به‌کارگیری مقاومت‌ها توسط ایدئولوژی غالب - که از سوی گرینبلات بیان می‌شود - از اصطلاح ناموافق یا عدم توافق استفاده کرده است. وی در کتاب گسست‌ها: مادی‌گرایی فرهنگی و سیاست‌های خوانش ناموافق می‌نویسد: «من از اصطلاح ناموافق استفاده می‌کنم تا بدون پیش‌داوری درمورد نتیجه، آن بخشی از قدرت مسلط را نشان دهم که [توسط نیروهای مخالف] پذیرفته نشده است. در نتیجه، زمینه‌ای فراهم می‌شود برای کشمکشی ادامه‌دار که در آن، گاهی قدرت مسلط از کار می‌افتد؛ درحالی که در سایر موقعیت‌ها، فرودست حتی توان حفظ وضعیت موجودش را نیز ندارد» (سینفیلد، ۱۹۹۲: ۴۹). مادی‌گرایان فرهنگی بر خود عمل تأکید دارند تا سرانجام آن. درست است که اغلب نمایشنامه‌های شکسپیر به استیلاي مرد بر زن ختم می‌شوند و همچنین درست است که نمایشنامه‌های شکسپیر درجهت تثبیت این ایدئولوژی نوشته شده‌اند، اما به‌نظر سینفیلد، متن هیچ‌گاه به بن‌بست نمی‌رسد. در این متون،

سطرهایی هستند که تضاد و تعارض درون ایدئولوژی مردسالار را نشان می‌دهند. مهم نیست که صدای زن در نمایشنامه‌های شکسپیر توسط ایدئولوژی مردسالار هضم می‌شود. از دیدگاه سینفیلد، مهم آن است که صدای زنان در نمایشنامه‌های شکسپیر شنیده می‌شود؛ اگرچه درنهایت، با رضایت کامل ساکت می‌شود و به‌عنوان زن به گفتمان مردسالار گردن می‌نهد.

نتیجه

در نمایشنامه قصه زمستان، تنها شخصیتی که درمقابل قدرت و اراده سیستم مردسالار ایستادگی می‌کند، پاولینا است. از دیدگاه سینفیلد، نباید مقاومت و مخالفت وی را از پیش قضاوت کرد و برای آن عاقبتی مغلوب متصور بود. همان‌طور که اشاره شد، به باور سینفیلد در کشمکش ادامه‌دار بین صدای زن و ایدئولوژی مردسالار نمی‌توان عاقبت و نتیجه کار مقاومت‌ها را تنها و دربرگرفته شدن توسط استانداردهای گفتمان غالب دانست. به باور سینفیلد، در کارهای ادبی، گسست^۱، ماهیت و نمود اصلی مقاومت است. وی معتقد به خوانشی ناموافق^۲ از آثار ادبی است. به بیان دیگر، در کارهای ادبی خطوطی وجود دارند که ایدئولوژی مسلط را نفی می‌کنند. سینفیلد وجود این خطوط را در کار ادبی به منزله گسست در ایدئولوژی مسلط می‌داند.

شاه با مرگ همسرش با واقعیت مواجه می‌شود و خطاب به پاولینا به محق بودن زن اشاره می‌کند. در قسمتی دیگر از نمایشنامه اشاره می‌کند که آنچه پاولینا گفته بود به‌حق بود؛ حتی در جایی دیگر می‌گوید که با وجود پاولینای درستکار، طیب خاطری بس افزون یافته‌ام.

پاولینا هماهنگی و نظم را به قصر شاه برمی‌گرداند. حال ذهن خواننده با این سؤال درگیر می‌شود که در ابتدا به آن اشاره شد: چرا ایدئولوژی مردسالار به شکسپیر اجازه می‌دهد تا نمایشنامه‌هایی از این دست به صحنه بیایند؟ همان‌طور که گفته شد، گرینبلات بر این باور است که گفتمان مسلط (ایدئولوژی مردسالار) به‌طور عمد به چنین کارهایی اجازه نمایش می‌دهد تا خود، آن‌ها را دربرگیرد و درمقابل، قوی‌تر شود. به عبارت دیگر با نمایش این گسست‌ها در متن و اجازه به آن‌ها برای عرض اندام، این قدرت برتر است که درنهایت، توان دربرگرفتن همه آن‌ها را دارد. در پایان، لئونتنس خطاب به پاولینا می‌گوید که کامیلو باید دست پاولینا را بگیرد که درستکاری‌اش بس مشهور و موجه است.

کامیلو- که در ابتدای نمایشنامه مورد غضب شاه واقع می‌شود- اکنون یکی از موجهان دربار و مورد قبول شاه است؛ پس به امر او، پاولینا باید با کامیلو ازدواج کند. در واقع، این ازدواج مجدد، هدیه شاه به پاولیناست. از سوی دیگر، پاسخ مادی‌گرایان فرهنگی به این سؤال، شنیدنی است. همان‌طور که اشاره شد، آن‌ها بر این باورند که گسست در متن، نشان‌دهنده تناقض در گفتمان مسلط است که در نهایت، به حذف، تعلیق یا تقلیل گفتمان غالب منجر می‌شود. آن‌ها معتقدند در نزاعی ادامه‌دار بین صدای زن و ایدئولوژی مردسالار نمی‌توان عاقبت این تقابل را پیش‌بینی کرد. گفتمان مردسالار، هنوز هم در جامعه اروپا وجود دارد، اما توان و قدرتش در سرکوب زنان در قرن ۲۱ بسیار با دوره الیزابت متفاوت است و این به دلیل ظهور و حضور صدای زن در جهت تخفیف و تعلیق هرچه بیشتر گفتمان غالب بوده است. با پذیرفتن تئوری گرینبلات مبنی بر اینکه گفتمان غالب مدام بازتولید می‌شود و در جامعه حضوری بی‌تخفیف دارد، این پرسش مطرح می‌شود که چرا اکنون در جوامع مدرن، به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای از قدرت گفتمان مردسالار کاسته شده و زنان به‌عنوان نیمه دیگر جغرافیای انسانی شناخته شده‌اند. از این دیدگاه، نظریه مادی‌گرایی فرهنگی موجه می‌نماید؛ زیرا امروزه زنان بیش‌ازپیش به ارزش و اعتبار خود به‌عنوان انسان پی برده‌اند؛ بنابراین، نمی‌توان بر این اعتقاد ماند که مقاومت در برابر گفتمان مردسالار به‌کلی بی‌ثمر بوده است.

منابع

- Althusser, Louis, (1971), *Lenin and Philosophy and other Essays*, trans. Ben Brewster, Verso, London.
- . (1998), 'Ideological State Apparatus', in Julie Revkin and Michael Ryan (eds.), *Literary Theory: An Anthology*, Oxford: Blackwell Publishers, Oxford
- Bakhtin, Mikhail, (1984) *Rabelais and His World*, Trans. Hélène Iswolsky. 1965 (Russian), 1968 (English, Massachusetts Institute of Technology). Bloomington: Midland-Indiana University Press Problems of Dostoevsky's Poetics. Ed. and trans. Caryl Emerson. Theory and History of Literature 8.1963 (Russian). Minneapolis: University of Minnesota Press,
- Dollimore, Jonathan and Alan Sinfield (eds.), (1985), *Political Shakespeare: New Essays in Cultural Materialism*, Manchester University Press, Manchester.
- Foucault, Michel, (1975), *The Birth of the Clinic: An Archaeology of Medical Perception*, Vintage Books, New York.

- . (1977), *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, Penguin Press, London.
- . (1980), *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings*, Collin Gordon (ed.), Harvester, London.
- . (1982), 'The Subject and Power', in H. Dreyfus and P. Rabino (eds.), *Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics*, Brighton: Harvester.
- . (1984), *The History of Sexuality: Volume 1*, trans. Robert Hurley, Vintage Books, New York.
- Greenblatt, Stephan, (1980), *Renaissance Self-Fashioning: From More to Shakespeare*, University of Chicago Press, Chicago.
- Greenblatt, Stephan, (1988), *Shakespearean Negotiations: The Circulation of Social Energy in Renaissance England*, Oxford, England.
- Julie Revkin and Michel Ryan (eds), (2004) *Literary Theory: An Anthology*, Malden, Oxford: Blackwell Publishers, Oxford
- Lodge, David, (1999), *Modern criticism and theory; A Reader*, Longman
- Makaryk, Irena Rima, (1993), *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*, General Editor and Compiler, University of Toronto Press.
- Montrose, Louis, (1989), 'Professing the Renaissance: The Poetics and Politics of Culture', in N. Aram Vesser (ed.), *The New Historicism*, New York
- Selden, R., and Widdowson, P., (1993), *A Readers Guide to Contemporary literary theory*, Biddles Ltd., London.
- Sinfeld, Alan, (1992), *Faultlines: Cultural Materialism and the Politics of Dissidence Reading*, Oxford, London.
- Williams, Raymond, (1977), *Marxism And Literature*, Oxford University Press, Oxford.
- . (1981), *Culture*, Glasgow: Fontana.